

تَجَلَّى اکمال دین

نویسنده: نگاری خامنه، سیمین

اشاره

نعمت هدایت بشر توسط انبیای عظام، بزرگ ترین موهبتی است که خداوند به بشریت ارزانی داشته و منت عظیمی است که هیچ امری با آن برابری نمی کند. دین اسلام، عصاره و نتیجه تبلیغ همه انبیای الهی و کامل ترین ادیان، و پیام آور این دین، شخصیتی است که همه انبیای گذشته، آرزوی درک حضور او را داشتند.

رسول گرامی اسلام(ص) در طول بیست و سه سال، آنچه که مأمور به تبلیغ آن بود، برای مردم بیان فرمود و در این راه مقدس، رنج ها و زحمات فراوانی متحمل شد؛ تا اینکه انسان در بند جاهلیت را از پرتگاه جهل و نادانی و ذلت بت پرستی نجات داده و به مقام و شأن خلیفه‌اللهی رساند. مسلم است آنچه با رنج فراوان به دست آمده، باید باقی بماند. باید بعد از رسول گرامی اسلام(ص) کسانی باشند که این دین جاودانی و همیشگی را پاسداری نمایند؛ کسانی که با درجه عصمت، به صورت صحیح مقصود خداوند را بیان نموده و بشر را به جامعه آرمانی و توحیدی موعود رهنمون سازند.

براساس آیه ((مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ))، [1] مقام عبودیت بندگان خدا و ایجاد جامعه توحیدی، هدفی است که تمامی انبیا، ادیان و شرایع الهی برای رسیدن به آن، مبعوث شدند. خداوند انسان را آفرید و غایت و هدف نهایی از خلقتش را که همان سعادت او و منتهای درجه کمال اوست، تقرب عبودی به درگاه خود قرار داد و این تقریب عبودی، همان ولایت الهی نسبت به بنده اش می باشد.

علامه طباطبایی(ره) ذیل آیه ((ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)) [2] می فرماید: سیاق خطابات آیات سوره تکاثر، عموم مردم است و توبیخ و تهدید این سوره به ظاهر متوجه طایفه خاصی نیست؛ بلکه متوجه عموم مردم است. خداوند در این آیه می فرماید: «هر انسانی از هر نعمتی که خدا به او داده، بازخواست خواهد شد [3]». از این رو انسان باید از تمامی نعمت هایی که به او داده شده، به طریق خداپسندانه استفاده کند؛ طریقی که آدمی را به غایت و هدف از خلقتش که همان اطاعت است، برساند.

ابراهیم قمی در تفسیرش به سند خود از جمیل، از امام صادق(ع) روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم معنای آیه «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» چیست؟ حضرت فرمود: «این امت بازخواست می شود از نعمت رسول الله و سپس از نعمت ائمه اهل بیتش(ع)» [4].

بنابراین تنها راهنمای چگونگی استفاده از نعمت ها برای قرار گرفتن در مسیر اطاعت و بندگی خداوند، دین خداست که رسول گرامی اسلام(ص) آن را آورده و امامانی از اهل بیت خود را برای بیان آن دین، نصب فرموده است. پس سؤال از "نعم" ، سؤال از عمل به دین است، در هر حرکت و سکون [5].

بعثت رسولان و نصب امامان

قرآن کریم از نعمت های الهی فراوان یاد می کند و آن ها را بی شمار می داند: ((وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)) [6] و «منت» را نعمت پر اهمیت تر و والاتر می خواند و بعثت انبیا و نصب امامان را از بزرگ ترین منت ها می شمارد: ((لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا)) [7] و در آیه دیگری می فرماید: ((وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)) [8]. خداوند متعال در آیه از نبوت با فعل ماضی سخن می گوید: «إِذْ بَعَثَ»؛ زیرا نبوت تمام شدنی است - هرچند اصل دین ماندنی است - اما در آیه دیگر درباره امامت فعل ماضی به کار می برد که تدریج و استمرار را می فهماند؛ گویا می فرماید: «ما همارة برای مردم امامان معصوم نصب می کنیم و مستضعفان زمین را به امامت می رسانیم». فعل مضارع، نشان می دهد که زمین هرگز بی امام نیست و تا بشر و جوامع انسانی در زمین هستند، به پیشوایان معصوم نیاز دارند.

کسی که دریابد نبوت و امامت منت خدای سبحان و لطف عظیم اوست، امامت را نیز می شناسد؛ در نتیجه امام شناس هم می شود، سپس از او پیروی می کند و سرانجام در پرتو انوار ولایت، حیات معنوی که حقیقت آب زندگانی است، از درون جاننش می جوشد. آب زندگانی چونان باران و برف نیست که از آسمان ببارد یا همچون چشمه از زمین بجوشد؛ بلکه از درون جان سرچشمه می گیرد و از دل می جوشد. از این رو عالمان عامل همارة بعد از مرگ هم زنده اند: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ»؛ [9] زیرا از حیات انسانی حظی برده اند و از درونشان چشمه آب زندگی جوشیده است.

بی شک هر اجتماعی از انسان ها همواره نیازمند رهبری مقتدر است تا امور خویش را تحت تدبیر او تمشیت کند: «لَا بُدَّ لِنَاسٍ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» [10]؛ اما مسئله امامت و ولایت، برتر از رهبری و تمشیت امور دنیایی مردم است و ملاک نیاز به پیامبر و امام معصوم در امور یاد شده منحصر نخواهد بود.

برخی بر ضرورت نبوت و امامت چنین استدلال می کنند: از آنجا که بشر موجودی اجتماعی و مدنی است و نظم، لازمه تمدن و آن نیز در گرو وجود قانون است، همارة به انبیا و امامانی نیاز دارد تا با وضع قوانین و اجرای آن ها، بقای نظم و پیشرفت تمدن بشری را تأمین و تضمین کنند [11].

خواجه نصیرالدین طوسی(ره) در اعتراض به این استدلال می نویسد: «...ضرورت نبوت و امامت بدان جهت نیست که در پرتو آن دنیایمان به سامان رسد؛ بلکه از آنجا که ما موجودی ابدی هستیم و تا بی نهایت راهی طولانی

پیش رو داریم، این ابدیت و مسیر تا بی نهایت - که به نام معاد می شناسیم - و پیمودن طریق سعادت ابدی، خود نیازمند بعثت انبیا و نصب ائمه است.

بیان های متفاوت و مختلفی از ضرورت بعثت رسولان و نصب امامان حق سخن رانده اند، از جمله نظر هشام بن حکم در گفت و گوی با امام صادق(ع) در موضوع امامت و ولایت، که چنین بیان می دارد: «پروردگاری که برای صیانت از اشتباه مجاری ادراکی و تحریکی انسان، قلب آفریده، آیا برای عالم و جوامع بشر، قلب و امامی نیافریده است؟ آیا چنین است که هر راه پیموده و یا هر قرائت و فهمی از دین درست باشد؛ یا کسی هست که سخن پایانی را گفته و صحیح را از سقیم بازشناساند. آن که چنین امری را بر عهده دارد، وجود مبارک امام معصوم(ع) است که قلب و عقل این عالم است و خطاهای علمی و عملی در راستای هدایت و رهبری او اصلاح می پذیرد[12]». مرکز ثقل برهان یاد شده، ابدیت بشر و نیازمندی او به معلم و مصحح عقاید، اخلاق و اعمال است که مایه رستگاری ابدی وی می گردد و ضرورت وجود انبیاء و ائمه معصوم را اثبات می کند.

تجلی انوار درخشان ولایت و امامت (در تکوین و تشریع) در وجود مقدس خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) از تابش خورشید روشن تر است. از این رو کسی را مجال انکار استمرار عهد امامت و مقام نبوت درباره حضرتش نیست. زعم آفل عده ای که با ارتحال وجود پیامبر اعظم(ص)، این سلسله را پایان یافته پنداشته و بشر را از آن پس از هر ولای تشریعی رها شده می دانند، توهمی ناروا و پنداری خطا بیش نیست؛ زیرا جانشینان انبیا، به ویژه امامان معصوم - از ذریه نبی مکرم اسلام(ص) - گرچه پیامبر نیستند، اما از مقام و جایگاه ولایت، کار پیامبرانه می کنند؛ چون ولایت باطنی انبیا، در امام معصوم نیز حضور و ظهور دارد و این ولایت، همان ولایت تشریعی و سرپرستی امت است که هرگز زوال نمی پذیرد [13]. وجود مقدس خاتم الانبیا(ص) در غدیر خم به همین سرپرستی اصرار ورزید و فرمود: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ» و پس از پاسخ مثبت همگان فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [14].

آنچه جامعه زنده و پویا بدان نیازمند است، سرپرستی ولی معصوم است که پس از رحلت پیامبر اعظم(ص)، این ولایت و امامت به وجود مبارک علی(ع) رسید. چنین جانشینی، سخنش، سخن پیامبر و خداست که در جایگاه استدلال، برهان می آورد و آنجا که مجال بیان است، حکم خدا را با حکمت و موعظت و جدال احسن بیان می کند [15].

وصی و جانشین

به تصریح قرآن کریم، پیامبران غیر خاتم، به جای خود «وصی» (جانشین کامل از نظر علم و عمل) می گذاشتند [16] و امت و تعالیم خود را به دست انسانی از گونه خود می سپردند [17]. بنابر این اصل مسلم قرآنی،

پیامبر خاتم - که پس از رفتن او وحی آسمان منقطع می گردد و «هدایت تذکاری [18]» و «تزکیه» و «تعلیم» نبوی از هم می گسلد - به طریق اولی باید «وصی» داشته باشد؛ یعنی انسانی از گونه خود او در همه چیز، هم خون و هم سرشت با او: «لحمک لحمی و دمک دمی [19]» در میان امت، بلکه جامعه بشری باقی بماند [20] و امتداد یابد.

از همین رو پیامبر بزرگوار اسلام(ص)، از ابتدا درباره «وصایت الهی» سخن گفت و هنگامی که در سال سوم بعثت آیه «انذار [21]» نازل گشت، علی(ع) را به عنوان «وصی» و خلیفه خویش معرفی کرد. سال ها بعد که خداوند در جریان غدیر پیامبر اکرم(ص) را برای معرفی امام علی(ع) به عنوان «صاحب وصایت» و جانشین خاتم پیامبران الهی مأمور کرد [22] و واقعه فوق قطعی «غدیر» به وقوع پیوست، به روشن ترین روش، یعنی نصب قاطع با «نص صریح»، به وسیله خود آورنده قرآن، نگهبان قرآن و امام مسلمانان تعیین گشت.

به حکم عقل و نقل نمی شود قرآن را - که بزرگ ترین امانت الهی از ازل تا ابد است - به دست هر کس داد و رفت و امت را همین گونه رها کرد. پیامبر خدا(ص) نیز هرگز چنین نکرد؛ بلکه قرآن و علی(ع) را در میان امت نهاد و به پیروی کامل از آن دو تأکید کرد [23] و نجات انسان ها را منحصر در این پیروی دانست [24].

امام، مجری حدود دین

وقتی یک مکتب الهی است، همه این شئون را نیز باید یک انسان الهی به عهده بگیرد؛ یعنی مفسر آن مکتب، مبین آن، مجری حدود و مدافع آن هم باید یک انسان الهی یا همان انسان معصوم باشد. از آنجا که عصمت از خطا و خطیئه، کار آسانی نیست، تشخیص این امر که چه کسی از هر خطایی، معصوم و از هر خطیئه ای مصون است، تنها به عهده خداوند است. عصمت مانند بعضی مقولات همچون عدالت و... قابل کشف نیست؛ زیرا امری ضروری است و تشخیص آن به عهده غیر خدا نیست. از این رو خداوند در جریان غدیر، با نصب و تعیین فردی معصوم به عنوان مبین و مفسر قرآن کریم، مجری حدود و مدافع حریم الهی، هم بعد اثباتی قضیه و هم بعد سلبی را تشریح کرده است.

خداوند در بعد اثباتی قضیه فرمود: ((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً))؛ [25] یعنی تکمیل دین و تتمیم نعمت، به نصب انسان کامل معصوم است. خداوند در این آیه شریفه از واژه «الیوم» استفاده کرده است؛ واژه ای که گاه خداوند برای بیان مطالب خیلی مهم از آن استفاده می کند و با این سبک، پسندیدن و کامل کردن و تمام کردن کار را تشریح کرده است؛ زیرا خدای سبحان چیزی را که کامل و تام نباشد، نمی پسندد. این سه اوصاف ثبوتی مکتب است. بخش سلبی و منفی قضیه نیز در آیه دیگری از سوره مائده تشریح شده است، آنجا که می فرماید: ((یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت

رِسَالَتُهُ» [26]؛ یعنی اگر رسول خدا(ص) - که مکتب را از خداوند دریافت کرده و به امت اسلامی رسانده است - جریان ولایت علی بن ابی طالب(ع) و امامت آن حضرت را برای امت اسلام بیان نکند و به آنان نرساند، مثل آن است که رسالت خود را برای مردم نگفته باشد؛ چون امامت، متمم و مکمل و مایه رضوان الهی نسبت به این دین و نیز مبین، شارح و مجری حدود دین است [27].

ولایت علی(ع)، عصاره رسالت انبیای الهی

گذری کوتاه بر زندگی پیامبر اسلام(ص) نشان می دهد که بسیاری از آرمان های والای اسلامی به تمامه تحقق نیافته بود. این نکته به خوبی در شیوه های عملی مردم زمان پیامبر(ص) و در شهر مدینه که مرکز جهان اسلام آن روز بود، نمود داشت. موضع گیری های پس از رحلت پیامبر(ص) نیز نمونه بارز این مدعاست. از این رو لزوم اتخاذ یک استراتژی اصیل که ضامن سلامت حرکت اسلامی و تحقق اهداف عالیه اسلام در سراسر جهان و تعمیق فهم ارزش ها و معیارهای مکتب الهی پیامبر خاتم محمد مصطفی(ص) باشد، کاملاً مشهود بود. این امر نمی توانست تحقق یابد، مگر آنکه رهبری فکری و سیاسی امت به کسانی واگذار شود که ادامه دهنده اصیل و مورد تأیید رسالت محمدی(ص) بوده و از شایستگی ها و صلاحیت های لازم جهت تداوم حرکت بنیادین پیامبر اسلام(ص) و حفظ طراوت و پویایی همیشگی دین بهره مند باشند. بنابراین خط امامت علاوه بر تداوم و حفاظت رسالت محمدی، ضرورتی تاریخی است که امتداد طبیعی مکتب و لزوم حمایت از آن، وجودش را ایجاب می کند. مهم تر از آن، مسئولیت تبیین و تفهیم مفاهیم دقیق قرآن و تشریع اسلامی را بر عهده دارد.

پیامبر(ص) در معرفی وصی و جانشین خود در بیانات مختلف امام علی(ع) را برادر، وصی، خلیفه پس از خود و کسی معرفی می کند که باید آنچه را که امت پس از رحلت رسول خدا(ص) در آن دچار اختلاف می شوند، برای آن ها تبیین کند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فَيَكُمُ وَ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوهُ» [28]؛ «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» [29]؛ «أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدی» [30]. [31]

امام علی(ع) نیز ولایت خود را عصاره رسالت همه انبیای الهی می داند و می فرماید: ما آمديم که هم مسائل علمی شما را تنظیم کنیم، هم مسائل عملی شما را. اگر بخواهید در بخش های علمی حرکت کنید، ولایت ما قطب آسیای علوم است و اگر بخواهید در مسائل اخلاقی، فضایل نفسانی حرکت کنید، ولایت ما، قطب آسیای اعمال است. هم در علم و هم در اعمال باید به مدار یک محور حرکت کرد [32].

از نظر حضرت(ع)، انبیا آمدند و مردم را از جهل علمی رهانند، عالم کردند، از جهالت عملی رهایی بخشیدند و عاقل کردند: «فَهَدَاهُمْ بِه مِنَ الْجَهَالَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ» [33] در حقیقت رسول خدا(ص) با هدایت مردم، آن

ها را بیمه کرده و از ضلالت و گمراهی نجات داده است. در زیارت اربعین امام حسین(ع) نیز می خوانیم: «بَذَلُوا مُهْجَتَهُ فِيهِ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» [34]. «امام حسین (ع) قیام کرد و به شهادت رسید تا از سویی مردم را عالم کند و از سوی دیگر بعد عالم را عاقل کند؛ یعنی مردم را از گمراهی نجات دهد تا براساس عقل عملی، خوب بفهمند و خوب تصمیم بگیرند» [35].

بنابراین ائمه اطهار((ع)) تجسم کامل حیات اسلامی و روح پر معنای رسالت محمدی هستند که علی رغم محدودیت های زمان حیات خویش، به انجام وظایف الهی خویش پرداخته اند و نشان دادند که «امامت» در سیر تاریخ یک حقیقت واحد و زنده است.

امتحان جدی

هر کسی و هر امتی یک امتحان جدی داشته است تا معلوم شود آیا هرچه خدا می گوید، قبول می کند یا نه؟ در امت اسلامی مظهر این امتحان، ولایت امیرالمؤمنین(ع) است تا مشخص شود امت تا چه اندازه از دستورات خداوند برای پس از رحلت رسول اسلام(ص) اطاعت می کنند و چه اندازه ربوبیت تشریعی خدا را قبول دارند.

امام رضا(ع) در حدیث معروف «سلسله الذهب» می فرماید: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» [36] «در حدیث دیگری نیز آمده است: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي» [37]. «در جمع میان این دو حدیث می توان گفت: توحید، حصن خداوند است؛ زیرا اساس همه دین است، اما توحید فقط در خالقیت و ربوبیت تکوینی نیست؛ بلکه در ربوبیت تشریعی نیز می باشد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی «لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ، لَا رَبَّ تَكْوِينًا إِلَّا اللَّهُ، وَلَا رَبَّ تَشْرِيعًا إِلَّا اللَّهُ». مظهر ربوبیت تشریعی نیز، ولایت علی(ع) است. از این رو اصل مسئله ولایت، با توحید ارتباط دارد. ولایت، سمبل ربوبیت تشریعی الهی است؛ یعنی آنچه را که خدا گفته است، بپذیریم» [38].

امت اسلام بعد از رحلت پیامبر(ص) با یک امتحان جدی روبه رو شد که متأسفانه در آن دوران، بدون رعایت حق ولی خدا و عدم پذیرش امر الهی، انحراف بزرگی در مسئله جانشینی حضرت و سنت نبوی ایجاد شد؛ به طوری که تاریخ اسلام در طی قرن ها شاهد رخدادهای مهمی بود.

نخستین فریاد در آسمان مدینه

انحراف در دستگاه رهبری اسلام خطر بزرگی بود که می توانست تمام زحمات پیامبر(ص) را بیهوده سازد؛ به گونه ای که اسلام و شعائر دینی رواج داشته باشد، اما اخلاق، معنویت و عدالت اسلام از درون پوک و فرسوده گردد. اگر پس از رحلت پیامبر(ص) دستگاه خلافت اسلامی در استمرار رسالت قرار می گرفت و به توصیه های حضرت عمل می شد، وضع مسلمانان در بستر تاریخ به گونه ای دیگر بود.

نخستین فریادی که در تقابل با این انحراف، در آسمان مدینه پیچید و سکوت و سیاهی شب را شکست، سخنان دخت نبی گرامی اسلام(ص) در برابر تحریف تعالیم قرآن بود. آن حضرت وقتی دید آشکارا سنگ آغازین تحریف گذاشته شده و گروهی که روزگاری با پدرش در جنگ بودند و به عنوان «بناء الطلقاء» مسلمان شده بودند، آداب و رسوم جاهلی را با پوشش اسلام بازگرداندند و به کرسی خلافت نشستند، به مقابله با آن پرداخت؛ اما دریغ و درد که برخی ناآگاهان بر سر منابر، تمام گفته های حضرت فاطمه(س) در دعوی فدک را در این خلاصه کرده اند که او تنها به دنبال ارث پدر بوده است؛ گویی انحراف در دستگاه رهبری برای کسی چون حضرت فاطمه(س) چندان مهم نبوده است.

افرادی همچون سلیمان کتانی وقتی با ذهنی عالمانه و دور از تعصبات به بررسی تاریخ و زندگی حضرت زهرا(س) می پردازند، اذعان می دارند که: حضرت فاطمه(س) با همه وجود دریافته بود که درخواست فدک از طرف او، سبب بازگشتن زمین به او نمی شود - البته او خواستار نخلستانی نبود - بلکه او ارث دیگری را خواستار بود و مطالبه می کرد؛ ارثی که در آن عزت نفس، اصالت حق، میوه شیرین رسالت و امتداد راه پدرش بود[39].

پس از درگذشت پیامبر(ص)، در هر چیزی خللی پدید آمد، دگرگونی و تغییر شکل پیدا شد. احتجاج علیه این وضع برای اولین بار در فضای مسجد به وجود آمد و در این احتجاج، واضع نقشه پیروز شد، ولی پیروزی، آنی و موقتی بود[40].

حضرت زهرا(س) در خطبه خود پس از انتقاد و عتاب به دستگاه حاکم، مردم را نیز سرزنش کرد. در نظام های دموکراسی آنچه مهم است، نقد حکومت ها و صاحبان قدرت است و از نقد کردن مردم که ممکن است در انتخاب خود اشتباه کرده باشند، سخنی نیست، اما در خطابه آتشین حضرت فاطمه(س) هم نقد حکومت است و هم نقد مردم که چرا راه را بیراهه می روند و به عقب بر می گردند: «فَأَنَّى حُرَّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأُسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ، أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَ... وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ [41]؛ چرا بعد از بیان حق، سرگردانید؟ و چرا آشکارا از حقیقت دفاع نمی کنید؟ و چرا بعد از اینکه اقدام به حق نمودید؛ عقب نشستید؟ چرا بعد از ایمان آوردن به شرک گراییدید؟ همانا می نگرم که شما به رفاه و راحت طلبی سرکردید و دور کردید از صفحه خلافت کسی را که به قبض و بسط و آنچه را خورده بودید، بالا آوردید؛ یعنی به جاهلیت بازگشت نمودید و ایمان و حقیقت و انسانیت را که هضم کرده بودید، بالا آوردید و از خود دفع نمودید.»

آیا چنین سخنانی را می توان تنها به پای بازگرداندن چند متر زمین گذاشت و یا اینکه سخن، بر سر ذبح و زوال انسانیت است؛ یعنی حاکمی که در مسیر رسالت و هدایت و عدالت نباشد، نخستین قربانی آن، جامعه ارزش های متعالی انسان است.

حضرت(س) خطاب به مردم می فرماید: چرا شما مردم در انتخاب جانشینی پیامبر بی پروا بودید و نسبت به ظلمی که بر سر خاندانش رفت، به چرت فرو رفتید - السنه عن ظلامتی - و به طرف گفته های باطل سرعت بخشیدید و بر کارهای زشت و زیانبار چشم گذاشتید؟ مسلم است که گوینده این سخنان فردای حاکمیتی را که در آن شهادت همسر و فرزندان خود را می دید، به مسلخ رفتن عدالت و آزادی خواهی و روزگاری را هشدار می داد که به نام اسلام، اصل مساوات و عدالت به دست به اصطلاح جانشینان پیامبر ذبح شود و الفاظ زیبا و فاقد معنا دام راه مردم قرار گیرد [42]. در نگاه حضرت فاطمه(س) دو حق به دست غاصبان افتاد؛ یکی فدک و دیگری خلافت که این دو هیچ کدام مرز و حد ندارد، مرز هر دو انسانیت است. در حقیقت پهنای فدک، به اندازه پهنای امپراطوری اسلام است و این امپراطوری به خلیفه ای در خور و امامی در شأن نیاز دارد. این دو - فدک و خلافت - غصب شد تا پهنای اسلام تجزیه گردد؛ چرا که پهنای اسلام، یعنی پهنای انسانیت.

اگر کسی تراژدی عاشورا و آینده تاریخ را از نگاه حضرت فاطمه(س) ببیند، می داند که فضای مسجد و مدینه در آن روز برای آن فریاد و هشدار تنگ و باریک بود. وقتی فدک که در کنار خلافت غصب می شود، عاشورا به وجود می آید و عاشورا شعله ای است که خاستگاهش به روزگار نخست خلافت بر می گردد.

تیغ تحریف و بدعت

تیرگی ها و بی عدالتی های راه یافته به درون حاکمیت اسلامی و نیز تیغ تحریف که صفحات حقیقت را بریده بود، سبب رواج بدعت هایی در دین شد؛ مسئله مهمی که حضرت علی(ع) را پیوسته رنج می داد و آن حضرت همواره از آن رنج شکایت می کرد؛ در سخنی از حضرت(ع) آمده است: «وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةٌ مَأْخُودَةٌ وَأَحْيَا بِدْعَةٍ مَتْرُوكَةٌ».. بدترین بندگان خدا، امامی است ستمگر که گمراه است و گمراه کننده و سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت و اگزارده را زنده گرداند [43].

نیم نگاهی به حرکت های ائمه هدی(ع) و اسلام خواهان، بیانگر حرکت هایی اصلاح گرانه در جهت احیای ارزش هایی است که طی سالیان دراز در حکومت های جابر از بین رفته و مفاهیمی که صبغه دینی نداشته اند، به نام دین، جای آن ها ترویج می شد. بزرگ ترین رسالت امامان معصوم پس از رحلت پیامبر(ص)، تقابل با این بدعت ها و تحریفات راه یافته دین بود [44].

اگر در آن روز، امت اسلامی نصب پیامبر(ص) را درست و با معنای حقیقی اش درک می کردند و از علی بن ابی طالب(ع) پیروی می کردند و نیز اگر این تربیت نبوی استمرار پیدا می کرد و بعد از امیرالمؤمنین(ع) هم انسان های معصوم و بدون خطا، نسل های بشری را همچون پیامبر(ص)، پی در پی زیر تربیت الهی قرار می دادند، بشریت به سرعت به آن نقطه ای که باید، می رسید؛ علم و فکر بشری پیشرفت می کرد، درجات روحی انسان ها

بالا می رفت، صلح و صفا در بین انسان ها برقرار می شد و ظلم و جور و ناامنی و تبعیض و بی عدالتی از بین مردم رخت بر می بست.

در تاریخ، اشتباهات بزرگ همیشه سرنوشت انسان ها را با مشکلات بزرگی دچار کرده است. ماجرای سیر انسان در دوران نبوت نبی خاتم(ص)، ماجرای پر حادثه و مهم و حامل فلسفه بسیار عمیقی است که شایسته است مورد بررسی قرار بگیرد. امروز هم بشر باید همان حرکت و تلاش را انجام دهد [45].

تفسیر پیکره وار از تاریخ اسلام

به اقرار تمامی پژوهشگران و مورخان تاریخ اسلام، پاره ای از رخدادهای مهم، در شکل گیری تاریخ شیعه و جریانات مرتبط با آن، سهم به سزایی داشته اند؛ به طوری که هر یک از این حوادث، زمینه تحقق و وقوع رخدادهای بعدی محسوب می شوند. به همین جهت در بررسی یک رخداد یا پدیده مهم دینی یا اجتماعی، نمی توان تنها به تفسیر تحلیلی آن واقعه، بسنده کرد؛ بلکه گاه برای تبیین دقیق یک رخداد، باید به روند ارگانیک، پیوسته و خطی آن رخداد با دیگر حوادث، توجه ویژه نمود.

برای بیان ارتباط ارگانیک و اندام وار تاریخ در اسلام، نمونه های زیادی را می توان مورد بررسی قرار داد، از جمله واقعه سقیفه که پس از وفات پیامبر(ص) رخ داد. این واقعه بیشترین آسیب و خسارت را بر روند شکل گیری جامعه ایده آل اسلامی وارد کرد؛ یعنی انحراف مسئله جانشینی، به طوری که موجب گردید وارسته ترین انسان ها - چون امام علی(ع) - کنار زده شوند. صلح امام حسن(ع) و رخداد عاشورا، تقیه امامان شیعه و بالاخره غیبت حضرت مهدی(عج)، همه از نتایج شوم این واقعه بوده است [46].

مؤلفه های بنیادین تاریخ اسلام

اگر بخواهیم روند خطی و ارگانیک تاریخ شیعه را بررسی کنیم تا مشخص شود از کدام رخداد و واقعه مهم تاریخی تأثیر پذیرفته است؛ بی تردید می توان به چهار حادثه مهم «بعثت»، «غدیر»، «عاشورا» و «غیبت» اشاره نمود که واقعه پنجمی به نام تشکیل «حکومت جهانی» را نیز باید از جهت قطعیت تحقق آن در فرهنگ اسلامی به آن افزود.

حادثه بعثت پیامبر(ص)، به تأسیس و ظهور اسلام و سه حادثه غدیر، عاشورا و غیبت به روند تاریخی این دین اشاره می کند و حکومت جهانی مهدوی نیز به عنوان آینده این تاریخ به آن ملحق می گردد. حکومت آرمانی و عدالت محور مهدوی، در آموزه های دینی به عنوان سنت قطعی الهی و به منزله فصل الخطاب تاریخ مطرح می

شود. به تعبیر هانری کربن: «ظهور امام دوازدهم (عج) که در پایان عصر ما روی خواهد داد، کلیه مکنونات و منزلات الهی را آشکار خواهد کرد» [47].

هر یک از این حوادث چهارگانه، نتیجه منطقی شرایط و موقعیت هایی است که حوادث قبلی، آن را دامن زده اند. در حقیقت به جهت آنکه پس از واقعه «بعثت» و «غدیر»، حرکت خطی اسلام دچار وقفه و بحران تاریخی شد، وقوع رخدادهایی همچون «عاشورا» و «غیبت»، نتیجه تراژدیک و جبران ناپذیر دور افتادگی از سنت منصوص نبوی، گردید [48].

عاشورا تجلی ایستادگی ولایت حق در برابر ولایت شیطان

در روزگاری که - بعد از تلاش ها و رنج هایی که پیامبر اکرم (ص)، جهت احیای شریعت الهی متحمل شدند - احکام و حدود دین به تعطیلی گرایید، سنت رسول خدا (ص) نادیده گرفته شد و در آستانه نابودی قرار گرفت، امام حسین (ع) به جهت احیای آگاهی و بصیرت هایی که از سوی خلفای جور، سلب یا منحرف شده بود، انقلاب نمود و با کژی ها و ناراستی ها مبارزه کرد. حضرت (ع) در بیانی صریح فرمود: «أَوَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ» [49]؛ مگر نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی شود؟ [50] «و نیز همواره تأکید داشت: «ما خاندان وحی و مرکز رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان هستیم. خدای یگانه ما را در آفرینش مقدم داشت و پایان امر رسالت را در ما قرار داشت. در حالی که یزید، مردی بدکاره، شرابخوار و قاتل است و کسی چون من با مردی چون او بیعت نخواهد کرد» [51].

عاشورا، تلاشی برای نجات و رهایی امت اسلام از حیرت گمراهی و جهلی بود که در طول نیم قرن بدان دچار شده بودند؛ چرا که پس از وفات پیامبر (ص) جامعه به واسطه کنار گذاشتن ولایت و عمل نکردن به وصیت حضرت دچار ارتجاع و بازگشت به دوران جهالت خود شده، همه اعتقادات پیشین خود را فراموش کرده و حقایق و محتوای اصلی اسلام از جمله «عدالت» را که آرمان گم شده تمامی پیامبران و امامان است، از یاد برده و به جای حق به باطل گرایش یافته بود [52]. صف بندی امام حسین (ع) در برابر لشکر یزید، اوج درگیری میان کلمه حق و کلمه باطل بود. در یک سو رفیع ترین مکارم انسانی و اخلاقی ایستاده بود و در سوی دیگر پست ترین صفات انسانی.

در هیچ کجای تاریخ بشریت، تمام مکارم اخلاقی در برابر تمام رذایل اخلاقی ظهور پیدا نکرده است. تنها در عاشورا است که ولایت حق در برابر ولایت شیطان قرار می گیرد تا در یک درگیری بزرگ، حق و باطل از هم جدا شوند. در حقیقت امام حسین (ع) در کربلا، جنگی را مدیریت نمود که با هدف ارتقای وجدان بشری و پیدایش انگیزه مجدد برای مبارزه علیه باطل، شکل گرفته بود. به بیان دیگر حادثه عاشورا هم جهاد اکبر بود و هم جهاد

اصغر؛ از این رو در طول تاریخ، محور تهذیب اجتماعی و فردی انسان ها شد. در حادثه عاشورا این افراد نبودند که در برابر هم قرار گرفتند؛ بلکه امت های حق و باطل به مصاف با هم پرداختند[53].

امام حسین(ع) با بیعت نکردن خود با تفکری که مقابل نص صریح قرآن و سنت رسول گرامی اسلام(ص) بود، به مقابله پرداخت و با ایستادگی و شهادت خود زمینه را برای امامان بعد از خود هموار ساخت؛ تا روزگاری فرا رسد که زمین در اختیار وارثان حقیقی خود قرار گیرد. انحراف و کژی ها، کفر و الحاد و فساد و ناامنی، از زمین برچیده شود و هنگامه ظهور آخرین حجت خدا، ولی الله الاعظم(عج) فرا رسد.

بنابراین برای رسیدن به جامعه آرمانی توحیدی عدالت محور باید فرهنگ سازی کرد و با اجرای حدود و احکام دین و احیای امر به معروف و نهی از منکر، نیرو و یاران سدید تربیت نمود و آمادگی لازم را به دست آورد تا زمینه برای قیام مهدی موعود(عج) فرا رسد.

حکومت امام زمان(عج) حکومتی علوی خواهد بود. مشخصه های این حکومت را می توان در نامه ای یافت که امام علی(ع) هنگام انتصاب مالک اشتر به حاکمیت مصر، به او داد. حضرت در آن نامه، دستوراتی برای ایجاد یک جامعه ایده آل نگاشته و از مالک خواسته بود که در مصر، به آن دستورات عمل نماید. از آن نامه، دو مطلب را می توان استنباط کرد: یکی علت شهادت محمدبن ابی بکر که نتیجه کمبود نیروهای آماده و مؤمن است و حضرت به مالک این نکته را تذکر می دهد که برای بقای حکومت، بایست نیروهایی برای خود تربیت کند. دوم، آینده نگری حضرت تا اگر در آینده برای کسی سؤال شد که چرا حکومت علی بن ابی طالب(ع) در مصر قوام نیافت، این نامه را بخواند و بفهمد که امام به دنبال این نوع حکومت بود، اما کسی نبود که بتواند به آن عمل کند و تنها یک نفر بود، آن هم مالک که در بین راه شهید شد.

آنچه از نامه امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر می توان به دست آورد اینکه برای ایجاد حکومتی علوی، باید نیروهای مورد نیاز را به اندازه ای که بتوان به کمک آن ها بر مصر حکومت کرد، تربیت نمود. پس این حکومت اگر منحصر به مصر باشد، به تعداد مورد نیاز مصر باید سرمایه گذاری کرد و نیرو تربیت نمود؛ اما اگر هدف، حکومت بر همه نقاط دنیا باشد، باید به همان مقدار نیز، نیروی تربیت شده داشته باشیم.

بنابراین می توان گفت عاشورا، حرکتی بود که با هدف حفظ و گسترش زمینه های تربیت نیرو، برای قیام جهانی امام زمان(عج) صورت گرفت، زمینه تغییر فرهنگ را ایجاد کرد و بصیرتی ماندگار، برای ادامه سیر تکاملی بشر فراهم آورد[54].

امروز وظیفه ماست تا به وسیله فرهنگ عاشورا و انتظار، نیروهای مورد نیاز امام زمان(عج) را تربیت نماییم؛ چرا که حاصل «بعثت» قرآن کریم است؛ حاصل «غدیر» نهج البلاغه و حاصل «عاشورا»، تداوم حیات قرآن و نهج

البلاغه و دیگر آثار ائمه اطهار(ع) و حاصل «ظهور» حضرت مهدی(عج)، گسترش عدالت در همه جهان است؛ و «عاشورا» نقطه اتصال «بعثت» و «غدیر» است به «ظهور» مهدی(عج).

امام حسین(ع)، تجسم سترگ آدم(ع) است تا خاتم(ص)، در تثبیت ارزش های الهی و تقوّم انسانیت انسان و الهی شدن زمین؛ و مهدی(عج)، رکن ایمان، حجت زمان، سرّ غدیر و خون خواه عاشورا که خواهد آمد تا با احیای دین خدا «جامعه توحیدی» به پا کرده و عدالت فراگیر شود.

پی نوشت:

- [1] ذاریات (۵۱) : ۵۶.
- [2] تکاثر (۱۰۲) : ۸.
- [3] المیزان ذیل آیه ۸ سوره تکاثر.
- [4] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۰.
- [5] ر.ک: المیزان، ذیل سوره تکاثر.
- [6] نحل (۱۶) : ۱۸.
- [7] آل عمران (۳) : ۱۶۴.
- [8] قصص (۲۸) : ۵.
- [9] نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- [10] نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
- [11] ر.ک: گوهر مراد، عبدالرزاق فیاض لاهیجی، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ المیزان، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۳ بقره.
- [12] ر.ک: امام مهدی(عج) موجود موعود، عبدالله جوادی آملی، ص ۴۹ - ۴۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۶۹.
- [13] ر.ک: امام مهدی(عج) موجود موعود، همان، ص ۵۵ - ۵۰.

- [14] الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۸ و ۱۷۶؛ التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۱۲؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۷.
- [15] ر.ک: امام مهدی (عج) موعود موجود، ص ۵۵.
- [16] بقره (۲): ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۰؛ آل عمران (۳): ۳۳، ۳۴، ۸۴؛ نساء (۵): ۵۴؛ اعراف (۷): ۱۴۲، ۱۵۰ و ۱۵۱.
- [17] طه (۲۰): ۲۹، ۳۲.
- [18] ذاریات (۵۱): ۵۰ و ۵۱؛ ((وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)).
- [19] فضائل الخمسة من صحاح السنة، مرتضی حسینی فیروزآبادی، ج ۱، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.
- [20] ((وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...))؛ سبأ (۳۴): ۲۴.
- [21] شعراء (۲۶): ۲۱۴.
- [22] مائده (۵): ۶۷.
- [23] حدیث متواتر ثقلین؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۳، ص ۳۵۵؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۵.
- [24] ر.ک: الحیاء، محمدرضا حکیمی، ج ۲، ص ۷۲.
- [25] مائده (۵): ۳.
- [26] همان: ۶۷.
- [27] بیانات آیت الله جوادی آملی در دفتر مقام معظم رهبری (مد)، دی ماه ۱۳۸۷؛ کیهان، ش ۲۰۰۷۳.
- [28] مسند حنبل، ج ۱، ص ۹.
- [29] همان، ج ۱، ص ۱۱؛ امالی، صدوق، ص ۱۰۵.
- [30] مستدرک صحیحین، نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۲.
- [31] ر.ک: امام حسن و امام حسین (ع)، علامه سید محسن الامین العاملی، ص ۱۷ - ۱۳.
- [32] بیانات آیت الله جوادی آملی در جمع مردم آمل، ۷۹/۱/۲۶؛ با استفاده از نهج البلاغه، خ ۳.
- [33] نهج البلاغه، خ ۱.

- [34]. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۳.
- [35]. رک: بیانات آیت‌الله جوادی آملی در جمع مردم آمل، ۷۹/۱/۲۶.
- [36]. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۸.
- [37]. امالی، شیخ صدوق، ص ۳۲۵؛ عیون الاخبار الرضا(ع)، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۳۶.
- [38]. رک: بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۲/۱/۱۵.
- [39]. فاطمه زهرا(س) زهی در نیام، سلیمان کتانی، ترجمه جعفر طباطبایی، ص ۱۹۳.
- [40]. همان، ص ۲۶۷.
- [41]. نهج الحیاء فرهنگ سخنان فاطمه(س)، محمد دشتی، ص ۱۱۰-۱۰۸.
- [42]. رک: عاشورا، عزاداری، تحریفات، حوزه علمی قم، ص ۱۵-۱۲.
- [43]. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.
- [44]. رک: عاشورا، عزاداری، تحریفات، همان، ص ۱۹ و ۲۰.
- [45]. بیانات مقام معظم رهبری(مد)، ۱۳۷۹/۱۲/۲۴.
- [46]. رک: از فرات تا فرات (دفتر دوم) تفسیر ارگانیکی از عاشورا و غیبت، مرکز تخصصی مهدویت، ص ۴۳.
- [47]. تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، ص ۱۷.
- [48]. رک: از فرات تا فرات (دفتر دوم)، تفسیر ارگانیکی از عاشورا و غیبت، همان، ص ۴۸.
- [49]. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
- [50]. پیام گفتاری آیت‌الله جوادی آملی، به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم، ۱۳۸۱.
- [51]. رک: امام حسن و امام حسین(ع)، همان، ص ۱۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.
- [52]. رک: از فرات تا فرات، (دفتر دوم) اهداف انقلاب حسینی و انقلاب مهدوی، ص ۳۱-۲۷.
- [53]. رک: همان، جایگاه جامعه آرمانی در چشم‌انداز عاشورا و انتظار، ص ۲۳.
- [54]. همان، انتظار و تربیت نیرو، ص ۴۰-۳۸.